



اندر ماهیت «که» و «چه»

بعضی‌ها این دو ضمیر پرسشی را که بعضاً مبهم هم می‌نمایند؛ به‌جای هم به کار می‌برند و کمتر به تفاوت میان این دو واژه توجه می‌کنند. واژه «که» وقتی‌که حرف ربط نباشد؛ معمولاً ضمیر پرسشی است و

باران



هیاهوی رنگارنگ

می‌توانی رنگ آدم‌ها را ببینی؟!

در این هیاهوی شهر می‌شود از رنگ‌ها، آدم‌ها را شناخت؟!

آری می‌توان، به‌راحتی هم می‌توان.

آدمیان رنگارنگ‌اند.

هرکدامشان رنگ خاصی وجودشان را تسخیر کرده.

یکی چون شب سیاه است و دیگری حصاری به جنس و رنگ خاکستر دارد. یکی سراسر وجودش را رنگ و بوی عشق گرفته و دیگری از اعماق وجود به رنگ سرخ شهادت می‌نگرد؛ و یکی هم به‌قدر جعبه مداد رنگی، رنگ عوض می‌کند. بعضی هم پرنیان هفت‌رنگ، اشتباه به عرضتان رساندم؛ هفتاد رنگ هستند.

به قول شاعر:

**هر لحظه به شکلی بت عیار درآمد
دل برد و نهان شد**

نسیم شمال هم در عصر مشروطه فریاد می‌زد:

**ما مردم ایران با هوش و زرنگیم
افسوس که چون بوقلمون رنگ‌به‌رنگیم**
حالا در این هیاهوی شهر ماییم که روشن

ای کاش برمی‌گشتم

ای کاش برمی‌گشتم به زمان بی‌آلایشی و سادگی و عریان از هرگونه آرایشی. دوران بکارت و تازگی نیاکان، پیشدادیان و انسان‌های اولیه. عصر طلایی یکرنگی و یکدستی و فارغ از طبقات فرادست و فرودست. دورانی که لذت آدمی مشاهده طبیعت و غرق شدن در آن بود و آفتدر انسان در عجایب عالم فرومی‌رفت که همان‌جا به یزدان پاک سجده می‌کرد. دورانی که عشق حس کردنی بود نه مجازی، سیاست بی‌رنگ بود نه کنیف، دین مهربانی بود نه خودنمایی و در مذهب انسانیت ملاک بود نه قوم و نژاد و طایفه و زبان و ملیت. دورانی که مغزها به هرکجا که می‌خواستند می‌توانستند پرواز کنند. ای کاش به‌زودی

تاریخ
۲۴
آبان
۱۳۹۷
پنج‌شنبه

سخن بزرگان

به همان اندازه که زنده از مرده متفاوت است، تحصیل کرده از بی‌سواد متفاوت است.

مرجع آن انسان است؛ مانند:

- که (چه کسی) گفتت برو دست رستم ببند/ نیندد مرا دست چرخ بلند.
- چند پرسى ز من کیستم (چه کسی هستم) من/ نیستم، نیستم، نیستم من.
- واژه «چه» که غالباً در مفهوم ضمیر پرسشی به کار می‌رود؛ مرجعش «چیز یا چیزی» است. (یعنی هر چیزی غیر از انسان) مانند:
 - دلا دیدی که آن فرزانه فرزند/ چه (چه چیزی) دید اندر خم این طاق رنگین؟
 - چیست (چه چیزی است) این سقف بلند ساده بسیار نقش؟/ زین معما در جهان ای دل کسی آگاه نیست.

جامی‌که از شاعران و نویسندگان و عارفان نامی ایران است؛ می‌گوید:
بس که در جان فکار و چشم بیدارم تویی/ هر که پیدا می‌شود از دور پندارم تویی.

به نظر شما لذت‌بخش‌ترین صدا چیست؟ یکی

می‌گوید سرود ملی کشور، دیگری می‌گوید موسیقی موردعلاقه من، اما من می‌گویم باران! درست است باران؛ همان بارانی که تمام آلودگی‌ها را می‌شوید و می‌برد. دیدن باریدن مرواریدهای باران می‌تواند یکی از لذت‌بخش‌ترین کارها باشد؛ مرواریدهایی که درجایی با آمدنشان هزاران زندگی را نابود و درجایی دیگر هزاران زندگی را آباد می‌کنند. ازنظر من باران یکی از بهترین نعمت‌های خداوند است، نعمتی که به این طبیعت جان می‌بخشد و آن را تازه می‌کند. باران مثل قرص آرامش‌بخش است! اگر عصبانی هستی زیر باران برو، اگر ناراحتی زیر باران برو، اگر خوشحالی باز هم زیر باران برو! البته باران برای همه آرامش‌بخش نیست؛ برای بعضی باران می‌تواند به معنای اتمام زندگی باشد؛ اتمام زندگی رانندگان که با سهل‌انگاری رانندگی می‌کنند؛ و یا عابران پیاده‌ای که در اثر سهل‌انگاری رانندگان جان

ارشیا مقدسی، کلاس نهم، مجتمه غیردولتی امام رضا، ناحیه ۱ شیراز



خاکستری چون دود؛ کوله‌بارشان را می‌بندند و تو را با یک کوه درد عمیق، رها می‌کنند و می‌روند.

آری اکنون تو نیز به رنگ خاکستر درآمده‌ای. بگذار دقیق‌تر و واقعی‌تر بگویم. تو نیز از جنس همان خاکسترهای پلید شده‌ای.

پس راست گفت، او که گفت:

تو اول بگو با کیان زیستی

پس آن‌که بگویم تو خود کیستی.

میلاد جوهری، پایه دهم تجربی دبیرستان غیردولتی محمد رسول‌الله، ناحیه یک شیراز



کتیم.

ای کاش و صداها ای کاش دیگر که تصویرش هم گناهی نابخشودنی است تا چه رسد به این‌که بر زبان آید و یا صفحه کاغذ را درنوردد.

محمد حسن امیر شهیری، پایه یازدهم، مجتمه آموزشی غیردولتی امام رضا، شیراز

دختر آواره

آوارگی‌ام را به پهای بلاهت‌م نگذار چون دست سرنوشت مرا به روزگاری تلخ مبتلا کرده بود. صدای باران با گریه‌های من هم‌نوا شده بودند و آفتدر دردم سنگین بود که حتی آسمان هم برایم گریه می‌کرد. حدود شش ماهی می‌گذشت که پایم در خانه پدربزرگ مادری‌ام سبز نشده بود. چون از دستشان نفرت و کینه‌ای به دلم مانده که وصف‌ناپذیر است. آخر من هم مانند دختران دیگر دوست داشتم به مدرسه بروم و درس بخوانم؛ اما به‌جای کتاب و دفتر و لباس فرم مدرسه، من مانده بودم و تنها گردنبندی که از پدر خدا بیامرمزم برایم به یادگار مانده بود. پدری که از رنج دنیا راحت شد و حالا نمی‌دانم که آیا می‌داند که پس از مرگش چه بر سر دخترش آمد یا نه؟!

باباجان، ای کاش بودی و می‌دیدی به سر دختر نازک‌تان‌نجیات چه‌ها که نیامد. همسر وفادارت؟! که تا تو بودی، مرا از جان بیشتر می‌خواست، همین‌که تو سر به بالین خاک نهادی، انگارنه‌انگار که من دخترش هستم. از همان روزهای آغازین مرگ تو با وکیل خانوادگی امان، نگاه‌هایی عاشقانه داشت تا این‌که هنوز چهار ماه و ده روز از مرگت نگذشته بود که با وی ازدواج کرد و من را در آتش بلا انداخت.

هیچ‌وقت از یاد نمی‌برم که در شش ماه اول زندگی مشترکشان برای آنکه از شر من خلاص شود و میراث تو را به جیب بزنم، می‌خواست مرا به‌زور به خانه شوهر بفرستد. آن‌هم با کسی که دشمن همیشگی تو بود. شوهر مادرم (معین)

شهر من شیراز

خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش
خداوندا نگهدار از زوالش
ز رکن آباد ما صند لوحش
الله که عمر خضر می‌بخشد زلالش

حتماً شما این دو بیت را بسیار شنیده‌اید. این ابیات توسط لسان‌الغیب، حافظ شیرازی، در وصف شهر شیراز توصیف‌ناپذیر، سروده شده است. شیراز شهری زیباست که در ناحیه جنوب غربی کشور عزیزمان، ایران، واقع شده است و سالانه صدهزار گردشگر از گوشه و کنار ایران و جهان به دیدن این شهر بزرگ و زیبا می‌آیند. درباره این‌که چرا شیراز به این نام موسوم است؛ داستان‌های بسیاری گفته شده که بیشترشان به افسانه شباهت دارند. از جمله برخی می‌گویند که شیراز، مختصر شده کلمه «شهر راز» است و برخی نیز می‌گویند که نام باستانی‌اش «تیرازیس» بوده. در جای دیگر آورده‌اند که در اطراف شیراز جنگلهایی وجود داشته که در آن تعداد زیادی شیر می‌زیست‌اند و هرازگاهی به شیراز حمله می‌کرده‌اند. پس نام شیراز می‌تواند برگرفته از نام همین شیرها باشد. بعضی نیز می‌گویند که جلگه و دشت شیراز، محل شیرازه بستن و سازمان‌دهی و اردو کشی ایرانیان در مقابل مهاجمانی چون یونانیان و اعراب بوده است. به همین دلیل آن را شیراز نامیده‌اند.

برای من که در پایه نهم دبیرستان تحصیل می‌کنم؛ تشخیص این‌که کدام روایت درست یا نادرست‌تر است، مشکل به نظر می‌رسد.

صفحه
۵
شماره
۲۳۸۱
سال
یست و چهارم

ارسطو

یکی از شاعرانی که غالباً در محفل انس و ادب و معرفت جامی شرکت می‌کرده؛ خطاب به جامی می‌گوید: «گیرم خری بود.» جامی در پاسخش می‌فرماید: «باز پندارم تویی.»

جامی در این جدال با مطایبه و شوخ‌طبعی لطیفی، به مخاطبش تذکر می‌دهد که باید به تفاوت معنای دو واژه «که» و «چه» دقت داشته باشد. زیراکسی که متوجه این تفاوت نباشد؛ در آینه پندار جامی، خری بیش نیست.

بهتر است که ما معلمان هم، هنگام طرح سؤال امتحانی به تفاوت میان «کیست» = چه کسی است؟ و «چیست» = چه چیزی است؛ توجه کنیم تا دانش‌آموزان در پاسخ آن دچار سرگردانی نشوند؛ زیرا بسیار دیده شده است که این دو واژه را از روی سهل‌انگاری به‌جای هم به کار می‌برند.

چون خامه به دستان نوجوان و چالاک سخن، این بار، میدان را فراخ‌تر دیده‌اند و ره‌وارتر جولان داده‌اند؛ من بدین مختصر بسنده می‌کنم.

خان) که اسم خودش را گذاشته بود، (مرد زندگی مادرم) زیر گوش مادرم وسوسه‌ها کرد تا او را قانع کند که من از زندگی‌شان بیرون روم و میراث تو را هاپولی کند. برای همین یک شب به‌زور کتک، از من خواست که با پسری ازدواج کنم که همیشه به خون تو تشنه بوده. اصرار آن‌ها مانند پتکی بود که بر سر من فرود می‌آمد و راهی جز فرار از این خانه لعنتی و شیطنی نداشتم. در یک تصمیم آنی، کارم را عملی کردم و از آن خانه اهریمنی فقط با یک جلد شناسنامه متواری شدم.

یادش به خیر! چه خاطرات شیرینی را با خود از آن خانه نفرین شده به یادگار بردم. در دوران آوارگی هر پسری که مرا می‌دید، صد متلک بارم می‌کرد. با خود می‌گفتم که آیا واقعاً این‌ها ناموس ندارند که به یک دختر تهنه و آواره، این‌گونه متلک می‌پرانند. مدرسه را کنار گذاشتم که میادا ناپدری‌ام مرا پیدا کند و مجبورم سازد تا با آن پسرک چموش ازدواج کنم. تا مدت‌ها به چهارده، پانزده مغازه برای کار و اشتغال مراجعه کردم؛ اما دریغ از کار. مجبور شدم که با دست‌فروشی زندگی‌ام را بچرخانم. در فکر بدبختی‌هایم فرورفته بودم. با یک دست، موهایم را چنگ می‌زدم و با دست دیگر زانوی عزا را در بغل می‌فشردم که مردی با مهربانی و شوکت و ابهت بسیار، جلوی من بیچاره سبز شد. وقتی خوب به من توجه کرد؛ انگار مرا دختر خود پنداشت؛ ولی من باآنکه در کنارش احساس امنیت می‌کردم، هرازگاهی نیز می‌ترسیدم. وقتی‌که خوب به من نگریست گفت: خانم دختر، تو اینجا چه‌کار می‌کنی؟! مگر درس‌ومشق نداری؟ تا این جمله را از زبانش شنیدم، بی‌اختیار سیل اشک از چشمانم سرازیر شد. آن مرد با محبت به من نزدیک شد و دوباره از من همان سؤال را پرسید. وقتی دید گریه‌های من توقفی ندارند؛ کنار من نشست. به من دلگرمی‌هایی داد که باعث می‌شد همه درد دل‌هایم را با او در میان بگذارم.

امیدوارم که در آینده بتوانم تحقیق جامعی در این زمینه انجام دهم. همین‌قدر می‌دانم که شیراز یکی از تاریخی‌ترین شهرهای جهان است. تخت جمشید که نماد شکوه و عظمت ایران است؛ در اقلیم شیراز واقع شده است. به شیراز، سومین حرم اهل‌بیت هم گفته می‌شود؛ زیرا حرم سومین اهل‌بیت یعنی حرم حضرت احمد بن موسی (ع) در شیراز واقع شده است. این حرم در کنار حرم‌های حضرت سید علاءالدین حسین (ع)، سید میرمحمد (ع) و علی بن حمزه باعث می‌شود. سالانه زائران بسیاری برای زیارت این حرم‌ها به شیراز سفر می‌کنند.

شیراز در هر فصل از سال، درنهایت زیبایی خود را می‌آراید و چون عروسی جلوه‌گری می‌کند و باعث می‌شود که ما از هر چهارفصل سال نهایت لذت را ببریم؛ اما انصافاً شیراز در اردیبهشت عروس شهرهای ایران و جهان می‌شود. غالب دولتمردان و مسئولین کشور سعی دارند که به هر بهانه‌ای در این ماه به شیراز جنت طراز بیایند. به شیراز لقب شهر چهارفصل هم داده‌اند؛ زیرا هر فصلی اوج زیبایی‌هایش را در شیراز به نمایش می‌گذارد.

شیراز شهر شعر، عرفا، ادبا و علمای بی‌ظنیر نیز هست. شیراز، زادگاه و آرامگاه دو شاعر بزرگ و بلندآوازه تاریخ ادبیات فارسی، یعنی حافظ و سعدی است. شاعرانی که بیشتر عمر خود را در خدمت به زبان و ادب فارسی اختصاص داده‌اند تا آن را زنده‌تر و بالنده‌تر و شیرین‌تر نگاه دارند.

ارگ کریم‌خان یکی از زیباترین مکان‌های تاریخی و تفریحی شیراز است. این قلعه تاریخی در زمان حکومت وکیل‌الرعیایا، کریم‌خان زند، ساخته شده است که از آن به‌عنوان یک زندان استفاده می‌شد و الان به یک مکان گردشگری در شیراز تبدیل شده است.

دروازه قرآن، درگذشته یک دروازه بزرگ بود که در بالای آن یک قرآن بزرگ قرار داشت

رنگ انشا



هدایت باقری، مسئول صفحه رنگ انشا



بالاخره زبان‌باز کردم و همه‌چیز را برای او و همسرش گفتم. بایبان این حرف‌ها از دنیای غربت و آوارگی بیرون آدمم و احساس کردم که دوباره در کنار پدر و مادرم هستم. وقتی فهمیدند که پدرم مرد محترمی بوده که سال‌ها با آن‌ها سابقه دوستی داشته؛ مرا به خانه خودشان دعوت کردند. من نیز از سر ناچاری به دعوتشان لبیک گفتم و از آوارگی درآمدم و پسرشان (باربد) هرروز به من علاقه بیشتری نشان داد و من نیز به او علاقه‌مند شدم. حالا با او در کنار هم و در اوج آرامش و مهربانی، نوزادی را در آغوش داریم و به کمک او همه میراث پدری‌ام را از چنگال ناپدری نامردم درآورده‌ام و مادرم را که سخت پشیمان شده بود، بخشیدم چون مرا با شیره جانش پرورش داده بود و به‌پای من بی‌خوابی‌ها کشیده بود و دیگر از کردار خود سخت پشیمان شده بود. اکنون دریافته‌ام که اگر خدا بخواهد و بخت یار باشد و انسان از دایره عفاف و پاک‌دامنی خارج نشود و با درایت برنامه‌ریزی کند، بدون سایه پدر و مادر هم می‌تواند به سعادت و آرامش برسد.

کیمیا علیزاده فرد مطلق، پایه دوازدهم رشته ادبیات و علوم انسانی، دبیرستان عدالت، ناحیه ۳ شیراز



و مردمی که سوار مرکب و خودرو بودند؛ زمانی که می‌خواستند به نواحی شمالی ایران سفر کنند از زیر دروازه قرآن رد می‌شدند تا به برکت قرآن از خطرات سفر در امان باشند. هم‌اکنون آن قرآن بزرگ در موزه پارس شیراز نگهداری می‌شود و دروازه قرآن به یک مکان گردشگری و تفریحی تبدیل شده است.

شیراز شهری سرسبز با باغ‌های بسیار است. باغ ارم، نارنجستان قوام و باغ زیبای غنیف‌آباد از زیباترین جاذبه‌های گردشگری شیراز محسوب می‌شوند.

از سایر مکان‌های معروف شیراز می‌توان به خانه زینت الملوک، بازار و مسجد و حمام وکیل، گهواره دید، خانه زینت الملوک و کوچه قهر و آشتی اشاره کرد که نوشتن درباره این‌ها محتاج تدوین چندین کتاب است. کتاب‌هایی که می‌توان با مطالعه آن‌ها به تماشای آداب‌وسوم و تاریخ تمدن و فرهنگ ایران آریایی نشست و از خواندن شعرها و نثرهای زیبا و دل‌نشینی که درباره شهر من، شیراز سروده شده؛ سرمست و خرامان شد.

ارشیا رضوی، پایه نهم دبیرستان هوشمند غیردولتی، دوره اول امام رضا، شیراز